



جلال رفیع

## مولانا و جامی از خم غدیر

## بوی پیراهان یوسف یافته ست...

آلبوم حافظه کودکی و نوجوانی ما بچه‌های ایران زمین، سرشار از انواع و انبوه صفحه‌های «سی‌دی» و «دی‌وی‌دی» صوتی و تصویری است. صدای آسان که می‌خوانند و تصویر آنان که می‌نوشتند همین تک بیت را:

گفت هر کس را منم مولا و دوست  
ابن عمّ من علی مولای اوست

هیچکس به ما نمی‌گفت که این بیت، سروده مولوی در قرن هفتم هجری است. اگر هم کسی گفته بود، چنان نگفته بود یا ما چنان نشنیده بودیم که ثبت و ضبط شده باشد. ظواهر عبارات و طرز بیان به گونه‌ای است که انگار یکی از مداحان اهل بیت (یکی از شیعیان دو آتشه) سروده است. هرگز فکر نمی‌کردیم که ممکن است سراینده‌اش همان جلال‌الدین محمدی باشد که غالباً او را فقیه سنی مذهب می‌دانستند و هنوز هم می‌دانند.

درست است که مسلمانان اهل سنت و جماعت هم ستایشگر امام علی بوده‌اند و هستند و او را امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین می‌دانسته‌اند و می‌دانند، اما حتی آنان هم معمولاً به ویژه در مراکز و مناطق غیر شیعی و آن هم در دوره حاکمیت سلجوقیان متعصب و در روزگاری که تاوان اتهام «رافضی نامیدن» و «قرمطی خواندن» و «مزدکی پنداشتن» افراد و اشخاص می‌توانست مرگ توأم با زجر و شکنجه باشد، احتیاط می‌کردند.

یعنی بنا بر احتیاط واجب، لغات و تعبیراتی را به کار نمی‌بردند که مشابه ادبیات عقیدتی امامیه (شیعیان) باشد. لاقلاً از باب نهي وارد می‌شدند که: «اجتنبوا من مواضع التّهم»؛ از مواضع جایگاه‌هایی که اتهام و تهمت را به شما معطوف می‌کند و می‌چسباند، دوری کنید! با این وجود،

مولانا به قول ما ریسک کرده و (شاید به پشتوانه ایمان عاشقانه و شجاعانه و حقیقت‌گویانه‌اش یا به پشتوانه نقش و نفوذ و نیروی اجتماعی و فقه‌اش)، نزدیک‌ترین تعبیرات و ادبیات به ذهن و زبان عاشقان شیفته علی<sup>(ع)</sup> و شیعیان شیدای او را در مثنوی معنوی‌اش به کار برده است.

انگار در اینجا، آن جام پنهان، ناگهان از باده غدیر ولایت لبریز و سرریز شده و بی‌قراری نشان داده است. شبیه همان بی‌قراری و بی‌تابی قابل‌انتظاری که ناگهان در دفتر اول مثنوی از خود نشان داده و به محض یادآوری واژه شمس (خورشید)، گفته است:

این نفس جان دامنم بر تافته‌ست  
بوی پیراهان یوسف یافته است

البته نمی‌گویم که واقعه غدیر در ذهن و زبان مولانا عیناً همان است که ما در تاریخ تشیع با مُهر و امضای شیعه‌اثنی‌عشری روایت کرده‌ایم. نام غدیر هم بر سر در هیچ بیتی از اشعارش حک نشده است. اما تابلو آشکاری که بر همین سر در آویخته، نشان‌دهنده تصویری عربان از عرفان شیعی است:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد  
نام خود و این علی مولانا نهاد

به کدام سبب...؟ به سبب این که همه آدم‌ها مانند آن قاضی افسانه‌ای و متخلف دفتر ششم مثنوی، در صندوق تنگ نفس محبوس‌اند و سخت وحشت دارند که مبادا خریدار صندوق در ملاعام و در وسط سبزه میدان بازار (!)، به منظور رؤیت کامل کالای موصوف، دستور بازگشایی صندوق را صادر کند و جرم پنهانی زندانی برهنه، سر به رسوایی بزند و راز غیراخلاقی بابا «ظاهر» عربان (!) مکشوف خاص و عام بشود. همان‌طور که در داستان تمثیلی مثنوی،



دوست قاضی از ماجرا آگاه می‌شود و صندوق را به قیمت گزاف می‌خرد تا ببرد و در واقع آبروی زندانی را بخرد، پیامبر<sup>(ص)</sup> و علی<sup>(ع)</sup> نیز خریدارانی آگاه و بزرگوار و دریاداند و ما برهنگان و محبوس شدگان و صندوق صفتان را می‌خرند تا آبرومندان آزادمان کنند.

به همین سبب است که هم محمد<sup>(ص)</sup> مولاست و هم علی<sup>(ع)</sup> مولاست. به همین سبب است که پیامبر، هم خود را مولا می‌خواند و هم علی را.

آنگاه جلال‌الدین محمد برای آنکه کسی این تعبیر و تفاسیر را حرف و حدیث کلی و عمومی نپندارد و شأن نزول خاص کلام نبوی را به یاد آورد، همان حرف و حدیث مستند و متواتر واقعه غدیر را به زبان شعر بازگویی می‌کند:

گفت هر کس را منم مولا و دوست  
ابن عمّ من علی مولای اوست

این همان کلام نبوی است که شیعه و سنی به اتفاق نقل کرده‌اند. با این تفاوت که مولوی از اختلافات مذهبی عبور کرده، هر دو واژه رایج در تفاسیر شیعه و سنی، یعنی به ترتیب «مولا» و «دوست» را بر زبان آورده است تا شاید بگوید هر دو معنا مبنای سخن پیامبر بوده است.

هر چند احتمالاً بتوان گفت که ضرورت‌ها و ظرفیت‌های وزن و قافیه نیز در انتخاب این شیوه بیان بی‌تأثیر نبوده، اما بررسی مجموعه حرف‌های تأمل برانگیز مولوی درباره امام علی<sup>(ع)</sup> نشان می‌دهد که واقعیت به وزن و قافیه محدود نیست و فراتر از این محدوده است.

می‌توانست بسراید: گفت هر کس را منم «محبوب» و دوست، ابن عمّ من علی محبوب اوست، اما در هر دو مصرع، واژه مولا را تکرار کرده تا علاوه بر وفاداری به اصالت و امانت، شاید گوشه چشمی هم به تأکید خاص شیعیان بر روی واژه «مولا» به معنای زعامت معطوف کرده باشد. حداقل نمی‌توان از احتمال، سخن گفت؟ شاید با عنایت به همین واقعیت است که نثر نشسته بر صدر این فصل از دفتر ششم مثنوی نیز چنین است: «در تفسیر این خبر که مصطفی<sup>(ص)</sup> فرمود من کنت مولا فَعَلَى مولا، تا منافقان طعن زدن که بس نبودش که ما «مطیعی و چاکری» نمودیم او را، «چاکری» کودکی خلم آلودمان می‌فرماید!»

این سرفصل‌ها را اگر خود مولوی نوشته است، باری قدر مسلم نگاشته فرزند یا شاگردی است که در تفسیر مثنوی، نزدیکترین فهم به فهم مولانا را داشته است. اگر مولوی در اینجا واژه مولا را فقط به معنای دوست حمل کرده باشد، مفهوم این مصرع چندان سازگار و مناسب و بلیغ به نظر نمی‌رسد که سروده است: «نام خود و این علی مولانا نهاد». از شما چه پنهان، تعبیر «ابن عمّ من علی» نیز به طرز بیان معمول در میان شیعیان بیشتر شباهت دارد تا به طرز بیانی دیگر در میان فرقه‌هایی دیگر. حتی استنباط و تفسیر منافقان هم (براساس نوشته صدرنشین این فصل از اشعار مثنوی) چیزی است که واقعا با واژه «مولا»ی زعامت متجانس‌تر است تا با واژه «مولا»ی دوست. دقت کنید: «مطیعی و چاکری»!

## روح چند بعدی علی



دکتر علی شریعتی

علی (ع) مرد شمشیر و سخن و سیاست است. احساسی به رقت یک عارف دارد، و اندیشه‌ای به استحکام یک حکیم. در تقوا و عدل چندان شدید است که او را در جمع یاران - حتی در چشم برادرش عقیل - تحمل‌ناپذیر ساخته است. آشنایی دقیق و شاملش با قرآن، قولی است که جملگی برآندند.

شرایط زندگی خصوصی‌اش، زندگی اجتماعی و سیاسی‌اش و پیوندش با پیغمبر (ص)، و به‌ویژه سرشت روح و عیققی که در زیر احکام و عقاید و شعائر یک دین نهفته است و غالباً از چشم‌های ظاهر بین پنهان می‌ماند، از نزدیک آشنا کرده و احساسش و بینشش با آن عجین شده است. وی یک وجدان اسلامی دارد، و این جز اعتقاد به اسلام است.

در طول ۲۳ سالی که محمد (ص) نهضت خود را در صحنه روح و جامعه آغاز کرده، علی (ع) همواره درخشیده، همواره در آغوش خطرها زیسته است و یک بار تلغزیده است. یکبار کمترین ضعفی از خود نشان نداده است.

آنچه در علی (ع) سخت ارجمند است، روح چندبعدی اوست. روحی که در همه ابعاد گوناگون و حتی ناهمانند قهرمان است. قهرمان اندیشیدن و جنگیدن و عشق ورزیدن، مرد محراب و مردم، مرد تنهایی و سیاست، دشمن خطرناک همه پستی‌هایی که انسانیت همواره از آن رنج می‌برد و مجسمه همه آرزوهایی که انسانیت همواره در دل می‌پرورد.

... علی (ع)؛ چه کسی می‌تواند سیمای او را نقاشی کند؟! روح شکفتنی با چند بعد، مردی که در همه چهره‌هایشان به عظمت خدایان اساطیر است. انسانی که در همه استعدادها، متفاوت و متناقض روح و زندگی قهرمان است.

قهرمان شمشیر و سخن، خردمندی و عشق، جانپزایی و صبر، ایمان و منطق، حقیقت و سیاست، هوشیاری و تقوی، خشونت و مهر، انتقام و گذشت، غرور و تواضع، انزوا و اجتماع، سادگی و عظمت. انسانی که هست از آن گونه که باید باشد، و نیست.

در معرکه‌های خونین نبرد، شمشیر پرآوازه‌اش صفوف دشمن را می‌شکافد و به بازی می‌گیرد. سیاه خصم همچون کشتزار گندم‌های رسیده در دم تیغ دو دم‌ش بر روی هم می‌خوابد و در دل شب‌های ساکت مدینه همچون یک روح تنها و دردمند که از خفقان زیستن بی‌طاعت شده است و از بودن به ستوه آمده، بستر آرامش را رها می‌کند و در پناه شب - که با علی سخت آشنا و مأنوس و محرم است - از سایه روشن‌های آشنایی نخلستان‌های ساکت حومه شهر، خاموش می‌گذرد و سر در حلقوم چاه می‌برد، و غریبانه می‌نالد.

زندانی بزرگ خاک، عظمتی که در زیستن نمی‌گنجد. روح آزادی که سقف سنگین و کوتاه آسمان برسیه‌اش افتاده است و دم زدن را بر او دشوار کرده است.

او که از شمشیرش مرگ می‌بارد و از زبانش شعر؛ هم زیبایی دانش را می‌شناسد و هم زیبایی خداوند. هم پروازهای اندیشیدن را و هم تپش‌های دوست داشتن را. خون‌ریز خشمگین صحنه پیکار، سوخته خاموش خلوت محراب. او: ویرزیل «دانته» است، و رستم «فردوسی» است و شمس مولای روم و...

چه می‌گویم! مگر با کلمات می‌توان از علی (ع) سخن گفت؟! باید به سکوت گوش فراداد، تا از او چه‌ها می‌گوید؟! چه او با علی (ع) آشناتر است...! علی (ع) خود محمد (ص) دیگری است، و شگفت‌تر آن که: در سیمای علی (ع)، محمد (ص) را نمایان‌تر می‌توان دید.